

راجر سیوری

ترجمہی

کامبیز عزیز

ایرا عصر ن صفوی

فهرست

مقدمه مترجم	نه
درباره نویسنده	یازده
۱ خداوندگاران اردبیل	۱
۲ دین سالاری: سلطنت شاه اسماعیل اول (۲۴-۱۵۰۱/۳۰-۹۰۷)	۲۶
۳ اختلافات داخلی و دشمنان خارجی: دولت صفویه از ۱۵۲۴ تا ۱۵۸۸ / ۹۳۰ تا ۹۹۶	۴۸
۴ امپراطوری صفویه در اوج قدرت در دوران سلطنت شاه عباس کبیر (۱۶۲۹-۱۵۸۸ / ۱۰۳۸-۹۹۶)	۷۴
۵ روابط با غرب در دوران صفویه	۱۰۰
۶ شکوفایی هنر در دوران صفویه	۱۲۴
۷ «اصفهان نصف جهان» اصفهان زمان شاه عباس	۱۵۱
۸ ساختار اجتماعی و اقتصادی دولت صفوی	۱۷۴
۹ حیات فکری در دوران صفویه	۲۰۱
۱۰ زوال و سقوط صفویه	۲۲۵
یادداشت‌ها	۲۵۴
فهرست راهنما	۲۷۷

خداوندگاران اردبیل

شهر اردبیل در شرق آذربایجان و شمال غربی ایران، در ارتفاع تقریبی ۱۵۲۴ متری قرار گرفته است. این شهر در جلگه‌ای در میان کوه‌هایی قرار دارد که مرتفع‌ترین آنها آتشفشان خاموش سبلان (۴۸۱۰ متر) است که حتی در تابستان به ندرت برفهای آن کاملاً ذوب می‌شود و پیکر تناورش در ۳۰ کیلومتری غرب شهر سر برافراشته است.

طی قرن دهم / چهارم، اردبیل به مدت کوتاهی شهر عمده آذربایجان بود اما تبریز که در ۲۰۰ کیلومتری غرب آن است، بزودی جانشین آن شد. تبریز به سرعت به صورت ایستگاه مهمی بر سر راه یکی از بزرگترین راه‌های تجاری جهان از خاور دور و آسیای مرکزی درآمد و مرکز شبکه‌ای از شاهراه‌هایی شد که به بین‌النهرین و بنادر مدیترانه، آناتولی، قسطنطنیه و در شمال از طریق قفقاز به اوکراین، کریمه و اروپای شرقی منتهی می‌شدند. برتری تبریز در سال ۱۲۲۰ / ۷ - ۶۱۶ که اردبیل به دست مغول‌ها غارت و ویران شد و تبریز در سال بعد با پرداخت غرامتی سنگین از سرنوشت مشابهی در امان ماند تحکیم شد. در آغاز قرن چهاردهم / هشتم، همچون امروز، اردبیل به شهری کوچک و تا حدی دور از مسیر رفت و آمد بدل شده بود.

بنابراین در نگاه نخست چنان نمی‌نمود که اردبیل به صورت مرکز فرماندهی یک نهضت انقلابی درآید. با این همه، دورافتادگی و بی‌اهمیتی نسبی این شهر موجب امتیازاتی برای رهبران این نهضت بود که می‌خواستند هرچه کمتر کنجکاوی حکمرانان تبریز و دشمنی کم و بیش حتمی آنان را جلب کنند. در حومه اردبیل نیز کوهستان‌ها، جنگل‌ها و باتلاق‌های غیرقابل نفوذ گیلان قرار داشت و نزدیکی این پناهگاه موجب نجات نهضت از نابودی در پایان قرن پانزدهم / نهم شد.

لکن چنین ملاحظاتی احتمالاً به ذهن اولین فرد خاندان صفوی که از وی اطلاعات

تاریخی در دست داریم، خطور نکرده بود. این فرد شخصی بنام فیروزشاه زرین‌کلاه است که در قرن یازدهم / پنجم می‌زیسته و زمیندار ثروتمندی در ناحیه اردبیل بوده است. منشأ خاندان صفویه هنوز هم در پرده‌ای از ابهام فرو رفته است. هیتتس در مورد مهاجرت ادعایی فیروزشاه از یمن به آذربایجان صحبت کرده و این را نشانه‌ای از منشأ عربی خاندان صفوی به حساب آورده است. ۱. آیالون ادعا کرده که صفویه ترک بوده‌اند. کسروی بعد از بررسی دقیق شواهد بدین نتیجه رسیده است که صفویه ساکنین بومی ایران و از تبار خالص آریایی (ایرانی) بوده‌اند؛ معذک به آذری که نوعی از ترکی و زبان بومی آذربایجان است، تکلم می‌کرده‌اند. تنها مورد مبهم برای کسروی این بود که آیا خاندان صفوی برای مدتی طولانی در آذربایجان ساکن بوده‌اند یا از کردستان مهاجرت کرده‌اند. در این اواخر توگان به بررسی مجدد شواهد پرداخت و چنین نتیجه گرفت که اجداد صفویه احتمالاً هنگام فتح مناطق اردبیل، اژان، مغان و داربوم در سال ۱۰۲۵/ ۴۱۵-۶ توسط امیر روادی کرد، مملان بن وهسودان ۳ همراه وی بوده‌اند.

چرا درباره منشأ این سلسله مهم که هویت ایرانی را دیگر بار زنده کرد و بعد از هشت قرن و نیم فرمانروایی سلسله‌های بیگانه یک کشور مستقل ایرانی تأسیس کرد، تا این حد سردرگمی وجود دارد؟ این از آن روست که صفویه، همین که با استفاده از نیروی پویای یک ایدئولوژی خاص به قدرت دست یافتند، عمداً به محو کردن شواهدی در مورد منشأ خود آغازیدند که ممکن بود باعث ضعف کارآیی این ایدئولوژی شود و پایه‌هایی را که این ایدئولوژی بر آن استوار بود مورد سؤال قرار دهد. برای درک اینکه صفویه چرا و چگونه شواهد در مورد منشأ خود را تحریف کردند، ابتدا باید در مورد دعوی صفویه و پایه‌هایی که قدرت شاهان صفوی بر آن استوار بود، اطلاع کافی داشته باشیم.

قدرت شاهان صفوی بر سه پایه مشخص استوار بود: اول نظریه حق‌الهی پادشاهان ایرانی، و این حق بر این اساس مبتنی بود که این پادشاهان از «فر ایزدی» برخوردارند. این نظریه باستانی که متعلق به دوران قبل از اسلام بود، با تمام شکوه قبلی‌اش به کار گرفته شد و در هیأت جدید آن که فرمانروا «سایه خدا بر روی زمین» (ظل‌الله فی الارض) است، مجدداً ظاهر شد؛ دوم، ادعای شاهان صفوی بود مبنی بر اینکه آنان نماینده مهدی (ع) بر روی زمین هستند که دوازدهمین و آخرین امام شیعیان اثنی‌عشری است که در ۸۷۰ / ۲۵۵ غایب شد و بازگشت وی پیام‌آور روز داوری است؛ سوم، مقام پادشاهان صفوی به عنوان مرشد کامل پیروان طریقت صوفیه که به نام صفویه شناخته شده‌اند.

قبل از بحث در جزئیات مطالب بالا باید به آنچه می‌توان روایت «رسمی» در مورد تاریخ دوران اولیه خاندان صفوی نامید اشاره کرد. قدیمی‌ترین نسب‌نامه موجود درباره دودمان صفویه در *صفوة الصفا* تألیف ابن بزاز ثبت است. این اثر حدود سال ۸-۱۳۵۷/ ۷۵۹ نوشته شده است، یعنی کمتر از ۲۵ سال پس از مرگ شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق اردبیلی (۱۳۳۴-۱۲۵۲ / ۷۳۵-۶۵۰) مؤسس طریقت صفویه و راهگشای دودمان صفویه در پیشرفت به سوی عظمت آتی. *صفوة الصفا* در درجه اول سیره اولیه است و بنابراین در استفاده از آن باید جانب احتیاط را پیش گرفت، اما هم به دلیل قدمت نگارش و هم از آنجا که مطالب آن، بعد از اصلاحاتی که در آن انجام شد، از سوی همه تواریخ بعدی منجمله *سلسله‌النسب صفویه* مورد پذیرش «رسمی» قرار گرفت، این اثر دارای اهمیت اساسی است. *سلسله‌النسب صفویه* اثری است که در اواخر دوران صفویه و به هنگام سلطنت شاه سلیمان (۹۴-۱۶۶۶ / ۱۰۷۷-۱۱۰۷) به قلم یکی از اعیان شیخ زاهد گیلانی که مرشد شیخ صفی‌الدین بود، نوشته شده است.

هدف از نسب‌نامه «رسمی» صفویه اثبات این مطلب بود که دودمان صفویه از فرزندان موسی‌الکاظم (ع)، امام هفتم شیعه، و از آن طریق منتسب به علی (ع) اولین امام شیعه، هستند؛ اما حتی در نسب‌نامه «رسمی» صفویه نیز تناقضات و اختلافاتی در تعداد واسطه‌های سلسله نسب به چشم می‌خورد. بحث زیادی در مورد پنج واسطه اول از امام موسی‌الکاظم (ع) نیست و در فاصله میان فیروزشاه زرین‌کلاه و شیخ صفی‌الدین نیز فقط تناقضات جزئی وجود دارد. اما بخش میانی سلسله نسب که طبق «روایت رسمی» مرکب از هشت واسطه است، مورد تردید بسیار است؛ از میان هشت نفر، مشخصات چهار نفر با نام‌های محمد معلوم نیست.

بنابراین روایت «رسمی» در مورد تاریخ دوران اولیه صفویه، ظاهراً فیروزشاه از سوی یکی از پسران ابراهیم بن ادهم که به عنوان «پادشاه ایران» از او نام برده شده، به فرمانداری ناحیه اردبیل و بخش‌های تابعه آن برگزیده شد. ابراهیم بن ادهم یکی از زهاد قرن هشتم / دوم است که زندگی او در پرده‌ای از افسانه پوشیده شده است. هیچ نشانه تاریخی برای این باور در دست نیست که وی شاهزاده‌ای در بلخ بود که جذب زندگی دنیوی را زیر پا گذاشت و به زندگی پارسامنشانه روی آورد. همچنین گفته می‌شود که فیروزشاه اهالی آذربایجان و مغان را که کافر بودند به کیش اسلام درآورد. هر دو این اظهارات آشکارا نادرست هستند. ابراهیم بن ادهم در ۷۷۷ / ۱۶۰ درگذشت، بنابراین هیچ پسری از وی نمی‌توانسته در قرن یازدهم / پنجم زنده باشد و بعلاوه اهالی مغان و